Vol.3, No.1, Series.5
spring & summer,
5-28

The Treaty of Hudaybiyyah, or the "Manifest Victory" (*Fatḥ Mubīn*): The Prophet's Peace Treaty with the Disbelievers and Polytheists of Quraysh—A Practical Model for Promoting Peace and Avoiding War and Violence

Doi: 10.22034/pt.2026.595602.1121

دوره۳ / شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۵

■ **Masoud Shavarani**

Assistant Professor, Department of Religions and Denominations, Faculty of Religions and Islamic teachings, International University of Islamic Denominations, Tehran, Iran

Email: shavarani@mazaheb.ac.ir- shavarani@gmail.com

ORCID ID: 0000-0002-2203-7563

Abstract

The Treaty of Hudaybiyyah, concluded during the prophethood of Muhammad (peace be upon him) in the sixth year of the Hijra, was a highly significant event in the early history of Islam. The events that followed it contributed to the further development and expansion of Islam. In the Holy Qur'an, God refers to this event as a "Manifest Victory" (*Fatḥ Mubīn*), a term that is not used in reference to any other major event during the Prophet's mission, such as his prophetic call, the boycott in the Valley of

Abu Talib, the migration to Abyssinia, the Night Journey and Ascension (*Isrāʾ and Miʿrāj*), the migration to Medina, or the various military expeditions, including the Battles of Badr and the Confederates (*al-Aḥzāb*), or even the Conquest of Mecca. Given the significance of this event in the Qur'anic verses and the Prophet's biography (*Sīrah*), this article examines the Treaty of Hudaybiyyah through a descriptive-analytical approach, drawing on historical, hadith, and Qur'anic exegetical sources. Following a vision (*Roʾyā*) he had seen, the Prophet Muhammad (peace be upon him) set out for Mecca with his companions to perform the minor pilgrimage (*ʿUmrah*). However, the Quraysh leaders and polytheists prevented them from entering Mecca and performing the pilgrimage rites. Subsequently, a peace agreement, known as the Treaty of Hudaybiyyah, was concluded between the two parties. The verses of Surah *al-Fatḥ* were revealed during the Prophet's return journey to Medina. The findings of this study indicate that, considering the entire course of events leading to the treaty, the verses of Surah *al-Fatḥ*, and the Prophet's character and approach, peace and the rejection of war and violence are intrinsic principles of Islam. This, the study argues, explains why the Holy Qur'an uses the expression "Manifest Victory" (*Fatḥ Mubīn*) specifically in reference to the Treaty of Hudaybiyyah among the major events of the Prophet's lifetime.

Keywords: Verse, peace, Hudaybiyyah, conquest, and the Prophet.

دوفصلنامه الهیات عملی
دوره ۳/ شماره۱/ شماره پیاپی۵
بهار و تابستان ۱۴۰۵
۲۸-۵

صلح حدیبیه یا «فتح مُبین»، صلح پیامبر با کفّار و مشرکان قریش: الگوی عملی بر صلح‌مداری و پرهیز از جنگ و خشونت

Doi: 10.22034/pt.2026.595602.1121

■ **مسعود شاورانی**
استادیار، گروه ادیان و مذاهب، دانشکده ادیان و معارف اسلامی، دانشگاه بین‌المللی مذاهب اسلامی، تهران، ایران
رایانامه: shavarani@gmail.com- shavarani@mazaheb.ac.ir
ORCID ID: 0000-0002-2203-7563

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵-۰۵-۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵-۰۶-۱۰
نوع مقاله: علمی - پژوهشی

چکیده

«صلح حدیبیه» که در زمان رسالت پیامبر اکرم (ص) در سال ششم هجری واقع شد، حادثه‌ای بسیار مهم در تاریخ صدر اسلام است، به‌طوری‌که وقایع بعد از آن، سبب توسعه و گسترش هرچه بیشتر دین اسلام شد. خدا در قرآن کریم دربارهٔ آن رویداد اصطلاح «فتح مبین» را به کار برده است، در حالی است که این اصطلاح دربارهٔ هیچ‌یک از حوادث مهم دورهٔ رسالت پیامبر مانند بعثت ایشان، شعب ابی‌طالب، مهاجرت به حبشه، معراج، هجرت به مدینه و غزوات

گوناگون همچون بدر، احزاب و حتی فتح مکه به کار نرفته است. با توجه به اهمیت این رویداد در آیات قرآن و سیرهٔ نبوی، این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی به بررسی آن در منابع تاریخی، حدیثی و تفسیری می‌پردازد. پیامبر اکرم (ص) براساس رؤیایی که مشاهده کرد، به‌همراه یارانشان به قصد انجام حجّ عمره رهسپار مکه شد. اما بزرگان قریش و مشرکان اجازهٔ ورود آنان به مکه و اجرای مناسک را ندادند. پس از آن، قرارداد صلحی مشهور به «حدیبیه» بین آنان بسته شد. آیات سورهٔ فتح در مسیر بازگشت به مدینه نازل شد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که با توجه به کل جریان منتهی به این صلح و آیات سورهٔ فتح و منش و روش پیامبر، صلح و نفی جنگ و خشونت پدیده‌ای ذاتی در دین اسلام است و به همین دلیل، قرآن کریم در میان رویدادهای مهم زمان پیامبر، تنها دربارهٔ «صلح حدیبیه» اصطلاح «فتح مبین» را به کار برده است.

کلیدواژه‌ها: آیه، صلح، حدیبیه، فتح و پیامبر.

دوره۳ / شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۵

مقدمه

صلح حدیبیه نشان آشکاری از روحیهٔ صلح‌دوستی و آشتی‌گرایی دین اسلام و شخص پیامبر است (شاورانی، ۱۴۰۲)؛ برخلاف دیدگاه برخی منتقدان که پیامبر و دین اسلام را به جنگ‌طلبی متهم کرده‌اند. حال آنکه در مجموع تمام روزهایی که در طول حیات پیامبر وقایع نظامی اتفاق افتاده است، در مقایسه با کل روزها و سال‌های نبوّت ایشان از زمان شروع آن تا وفات ایشان بسیار اندک است، و همین اندک وقایع نظامی هم اغلب جنبهٔ دفاعی داشته‌اند و در وضعیت عقب‌مانده، خشن و خشک عربستان گریزناپذیر بوده است. در میان رویدادهای مهم دورهٔ زندگی پیامبر اسلام، در قرآن کریم«فَتح مُبین» فقط دربارهٔ «صلح حدیبیه» به کار رفته است که این نشان از اهمیت و ارزش ذاتی «صلح» در اسلام و منش پیامبر دارد. سوره‌ای که در قرآن با نام «فتح» نام‌گذاری شده است، به برخی از رویدادهای «صُلح حُدیبیه» اشاره دارد که چون در منطقه‌ای به نام «حُدیبیة» بود، به این نام مشهور شد. «حُدیبیة» آبادی نه چندان بزرگی بود که به اعتبار چاه یا درختی به نام «حدباء» در آنجا به این نام خوانده شد.

فاصلهٔ حدیبیه تا مکه، یک منزل و تا مدینه نه منزل است. بخشی از آن را داخل در حِلّ (بیرون از حرم) و بخشی دیگر را داخل در حَرَم دانسته‌اند و آن دورترین حِلّ از بیت است (یاقوت حموی، ۱۹۹۵، ج. ۲، ص. ۲۲۹). سورهٔ فتح با آیهٔ «إِنَّا فَتَحْنَا لَک فَتْحًا مُبِینًا» آغاز می‌شود. در این آیه در اشاره به صلح حدیبیه واژهٔ «فَتْح» در کنار واژهٔ «مُبِین» یعنی ظاهر، روشن و آشکاربودن، ذکر شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق.، ص. ۱۵۸) که اسم فاعل از مصدر «إبانهٔ» است و «أَبَانَ الشیءُ» به معنای «مُبِین» است (جوهری، ۱۳۷۶ق.، ج. ۵، ص. ۲۰۸۳؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق.، ج. ۱۳، ص. ۶۸) و به شکل صیغهٔ ماضی آمده است، به خاطر خبر حق تعالی از تحقق و قطعیت آن به‌منزلهٔ امر قطعی (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۴، ص. ۳۳۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج. ۵، ص. ۱۲۶؛ نسفی، ۱۴۱۶ق.، ج. ۴، ص. ۲۳۰) و «فَتح» با حکم و تقدیر خدا بود؛ آنچه خدای تعالی تقدیر نمود، شدنی است و امر خدای متعال دفع‌کننده ندارد و واقع می‌گردد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق.، ج. ۲۸، ص. ۶۵). در این رویداد، در مقابل اصرار و کینه‌توزی و جنگ‌طلبی قریش، پیامبر به صلح اصرار داشت تا جایی که برخی نزدیکان وی نیز در مقابل مفاد این پیمان اعتراض آشکار نمودند و آن را «صلح تحمیلی» دانستند. در شأن نزول آیات مربوط به وقایع صلح حدیبیه از پیامبر نقل شده است که به یاران خود فرمود: «به‌راستی که آیه‌ای بر من نازل شد که از تمام آنچه بین زمین و آسمان است محبوب‌تر است» (مقاتل‌بن سلیمان، ۱۴۲۳ق.، ج. ۴، ص. ۶۶) و پیامبر در پاسخ کسی که از وی پرسید: آیا این فتح است؟ فرمود: بله، قسم به کسی که جانم در دست اوست، این فتح است (طبری، ۱۴۱۲ق.، ج. ۲۶، ص. ۴۵). صلح حدیبیه هرچند در کوتاه‌مدت به‌ظاهر به زیان مسلمانان بود، ولی در بلندمدت باعث گروش بیشتر به اسلام و درنهایت فتح بدون جنگ مکه بود. حال پرسش اصلی این است که چرا قرآن کریم صلح حدیبیه را با وجود امتیازهایی که مسلمانان در آن به مشرکان قریش دادند، «فتح مبین» خوانده است و این تعبیر چه دلالتی برای جایگاه صلح در سیرهٔ نبوی دارد؟ امروزه که بحث‌هایی چون صلح، همزیستی، مدارا، نفی خشونت و جنگ و ارزش زیست و محیط زیست در دنیا مطرح است، بررسی موضوعاتی چون اهمیت صلح از دیدگاه اسلام و همچنین ارزشمندی زندگی، محیط زیست (شاورانی، ۱۴۰۳، ص. ۶۰؛ همو، ۱۴۰۴، ص. ۲۶) و نفی ویرانی، خشونت و جنگ ضروری است.

دیدگاه قرآن کریم و سنت نبوی دربارهٔ آرامش و صلح

کلمهٔ «جهاد» در زبان عربی به معنای تلاش و کوشش است. این واژه در اسلام معنا و مصداقی گسترده دارد و با واژهٔ «قِتال» هم‌معنا نیست. قرآن کریم نیز به معنای تلاش و کوشش به کلمهٔ «جهاد» اشاره می‌کند: «وَجَاهِدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ» (حج، ۷۸، ۱۴۴۵ق.)

و «وَإِنْ جَاهَدَاک عَلی أَنْ تُشْرِک بِی مَا لَیسَ لَک بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» (لقمان، ۱۵، ۱۴۴۵ق.) و همچنین «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا یجَاهِدُ لِنَفْسِهِ» (عنکبوت، ۶، ۱۴۴۵ق.) و «وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِینَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت، ۶۹، ۱۴۴۵ق.)؛ این معنا در روایتی از پیامبر هم آمده است: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ فَاسْتَأْذَنَهُ فِی الْجِهَادِ فَقَالَ أَحَیٌّ وَالِدَاک قَالَ نَعَمْ قَالَ فَفِیهِمَا فَجَاهِدْ» (بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۳، ص. ۱۰۹۴). داشتن آمادگی نظامی، نخست برای ترساندن و دورکردن دشمنان است: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَیلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّکُمْ» (أنفال، ۶۰، ۱۴۴۵ق.). آیاتی که در آن امر به قتال شده، اندک‌اند (آیات ۱۵۴، ۱۹۰-۱۹۱، ۲۱۶-۲۱۷ و ۲۴۶ سوره بقره؛ ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۵۴، ۱۵۷-۱۵۸، ۱۶۹ و ۱۹۵ آل عمران؛ ۷۴، ۷۶-۷۷ و ۹۰ نساء؛ ۳۳ مائده؛ ۱۶ و ۶۵ انفال؛ ۳۶ و ۱۱۱ توبه؛ ۵۸ حج؛ ۲۵ و ۶۱ احزاب؛ ۴ و ۲۰ محمد؛ ۴ صف و ۲۰ مزمل). حتی در آیهٔ ۳۹ حج آمده است: «أُذِنَ لِلَّذِینَ یقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ» (اجازهٔ قتال به کسانی داده شده است که به آن‌ها ستم روا داشته‌اند). در طول ۶۳ سال زندگانی پیامبر، از میان شانزده غزوه تنها در هفت غزوه جنگ و درگیری رخ داد که مجموع تعداد مشرکان کشته‌شده ۲۰۳ و شهدای مسلمان ۱۸۳ تن بودند (کامران‌پور، ۱۳۹۹، ص. ۱۲۴-۱۲۵، ۲۸۹). از طرف دیگر، در آیات متعددی بر برقراری صلح میان افراد دستور و بر ارزش آن تأکید شده است: «فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَینَهُمْ» (بقره، ۱۸۲، ۱۴۴۵ق.)، «وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَینَ النَّاسِ وَاللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» (بقره، ۲۲۴، ۱۴۴۵ق.)، «إِصْلَاحٍ بَینَ النَّاسِ» (نساء، ۱۱۴، ۱۴۴۵ق.)، «وَالصُّلْحُ خَیرٌ» (نساء، ۱۲۸، ۱۴۴۵ق.)، «فَاتَّقُوا اللهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَینِکمْ وَأَطِیعُوا اللهَ وَرَسُولَهُ إِنْ کنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» (أنفال، ۱، ۱۴۴۵ق.)، «وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَکلْ عَلَی اللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» (أنفال، ۶۱، ۱۴۴۵ق.) و «فَلَاتَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَی السَّلْمِ» (محمد، ۳۵، ۱۴۴۵ق.). حتی در آیه‌ای مشرکان را به دلیل آغازکردن جنگ سرزنش می‌کند: «وَهُمْ بَدَءُوکمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (توبه، ۱۳، ۱۴۴۵ق.) و بر پرهیز از زیاده‌روی، تجاوز و ستم تأکید می‌کند: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لَا یحِبُّ الْمُعْتَدِینَ» (بقره، ۱۹۰، ۱۴۴۵ق.). خدا در قرآن می‌فرماید حتی کسانی که با مسلمانان در جنگ هستند، اگر از جنگ کناره گرفتند، باید در امنیت باشند: «فَإِنِ اعْتَزَلُوکمْ فَلَمْ یقَاتِلُوکمْ وَأَلْقَوْا إِلَیکمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللهُ لَکمْ عَلَیهِمْ سَبِیلًا» (نساء، ۹۰، ۱۴۴۵ق.) و با آنان با نیکی، درستی و انصاف رفتار کرد: «لا ینْهاکُمُ اللهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یقاتِلُوکُمْ فِی‌الدِّینِ وَ لَمْ یخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیهِمْ إِنَّ اللهَ یحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» (ممتحنه، ۸، ۱۴۴۵ق.). در احکام دینی هم برای نمونه خواندن نماز در زمان جنگ به‌صورت «قصر»: «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَیسَ عَلَیکمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یفْتِنَکمُ الَّذِینَ کفَرُوا إِنَّ الْکافِرِینَ کانُوا لَکمْ عَدُوًّا مُبِینًا» (نساء، ۱۰۱، ۱۴۴۵ق.) و به‌همراه سلاح جنگی: «وَإِذَا کنْتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَک وَلْیأْخُذُوا

أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا» (نساء، ۱۰۲، ۱۴۴۵ق.) به دلیل وضعیت اضطراری است؛ وگرنه تأکید خدا بر انجام‌دادن عبادات اصلی چون نماز، روزه، حج، زکات در وضعیت عادی و زمان صلح به‌طور کامل است. طبق سفارش پیامبر اسلام نباید آرزوی جنگ کرد و برای آن پیشدستی نمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، لاَ تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ العَدُوِّ، وَسَلُوا اللهَ العَافِيَةَ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الجَنَّةَ تَحْتَ ظِلاَلِ السُّيوفِ» (ای مردم ملاقات با دشمن را آرزو نکنید، و از خدا عافیت بخواهید و آنگاه که با دشمن رویاروی شوید، شکیبایی ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایهٔ شمشیرهاست) (بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۳، ص. ۱۰۸۲؛ مسلم، بی‌تا.، ج. ۳، ص. ۱۳۶۲؛ ابن‌حنبل، بی‌تا.، ج. ۴، ص. ۳۵۳)؛ حتی «دروغ‌گفتن» برای ایجاد صلح و آشتی بین مردم جایز است: «وَالْكَذِبُ لِيصْلِحَ بَينَ النَّاسِ» (ترمذی، ۱۳۹۵ق، ج. ۴، ص. ۳۳۱) و در جای دیگر فرموده است: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصَّلاَةِ وَالصِّيامِ وَالصَّدَقَةِ قَالُوا بَلَى قَالَ إِصْلاَحُ ذَاتِ الْبَينِ وَفَسَادُ ذَاتِ الْبَينِ هِي الْحَالِقَةُ» (آیا شما را به بهتر از نماز، روزه و صدقه خبر دهم، گفتند بله، فرمود: آشتی میان مردم؛ زیرا فساد بین مردم دین را از بین می‌برد) (ابن‌حنبل، بی‌تا.، ج. ۶، ص. ۴۴۴؛ ابوداود سجستانی، بی‌تا.، ج. ۴، ص. ۲۸۰؛ مالک‌بن انس، بی‌تا.، ج. ۲، ص. ۹۰۴؛ ابن‌حبان، ۱۴۱۴ق.، ج. ۱۱، ص. ۴۸۹). پیامبر (ص) محبت، مهرورزی و بخشش زیادی داشت، به حدی که وقتی متوجه غیبت أم محجن شد ــ زن سیاه‌پوست اهل مدینه که مسجد را جارو می کرد ــ سراغ او را گرفت. وقتی خبر درگذشتش را شنید، فرمود: «أَفَلَا آذَنْتُمُونِي» (چرا مرا از مرگ او آگاه نکردید؟) (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق.، ج. ۸، ص. ۳۱۴)؛ «فَكَأَنَّهُمْ صَغَّرُوا أَمْرَهَا» (گویی دیگران او را ناچیز و بی‌اهمیت می‌پنداشتند). پس فرمود: «دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ» (قبرش را به من نشان دهید). قبر را به ایشان نشان دادند و «فَصَلَّى عَلَيْهَا» (آن حضرت بر او نماز خواند (مسلم، بی‌تا.، ج. ۲، ص. ۶۵۹). پیامبر دربارهٔ اهمیت کنترل خشم می‌فرماید: «لَيسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ» (توانمند و قوی آن نیست که نیرومندان را بر زمین بیفکند، بلکه توانمند و قوی کسی است که در هنگام خشم خود را کنترل کند) (مسلم، بی‌تا.، ج. ۴، ص. ۲۰۱۴). رسول خدا بعداز فتح مکه نیز با رفتاری کریمانه خطاب اهل مکه که در گذشته وی را بسیار آزار و اذیت داده بودند، فرمود: «أذهبوا فأنتم الطلقاء» (بروید که همه‌تان آزاد هستید) (ابن‌هشام، بی‌تا.، ج. ۲، ص. ۴۱۲). پیامبر علاقهٔ بسیار شدیدی به حمزه عموی خود داشت و حمزه برادر رضاعی (شیری) ایشان بود (ابن‌سعد، ۱۴۱۰ق.، ج. ۱، ص. ۱۰۹) و هنگامی که پیکر حمزه را دید، گریست؛ و وقتی دید

که چگونه مثله شده است، با صدای بلند به هق‌هق افتاد و هیچ‌وقت آن‌گونه قلبش به درد و اندوه دچار نشد (ابن‌عبدالبرّ، ۱۴۱۲ق.، ج. ۱، ص. ۳۷۴)، بااین‌حال، هنگامی که وحشی، قاتل حمزه که جگر او را از سینه درآورده بود، نزد حضرت آمد و جزئیات شهادت حمزه را شرح داد، پیامبر گریست (ابن‌اثیر، ۱۴۱۷ق.، ج. ۲، ص. ۱۲۴) و او را عفو کرد و فرمود: «غَیبْ عَنِّی وَجْهَک» (فقط در مقابل چشمان من آشکار نشو) (ابن‌هشام، بی‌تا.، ج. ۲، ص. ۷۲؛ ابن‌عبدالبرّ، ۱۴۱۲ق.، ج. ۴، ص. ۱۵۶۵). اما نمونهٔ بسیار مشهور و آشکار تأکید اسلام بر صلح‌جویی و پرهیز از جنگ، رویداد «صلح حدیبیه» است که پیامبر در سال ششم هجری به‌همراه شتران قربانی و بدون سلاح به سوی مکه، برای ادای حج عمره حرکت نمودند (طبری، ۱۳۸۷ق.، ج. ۲، ص. ۶۲۲).

توصیفات کفار و مشرکان در قرآن کریم

در قرآن کریم تأکید شده است که صلح حدیبیه با مشرکان و کفار مکه «فتح مبین» و پیروزی آشکار است؛ و در بخش بعد نیز توضیح داده می‌شود که مفاد این صلح، به ضرر مسلمانان بود. پیامبر اسلام صلح‌نامه‌ای را پذیرفت که بندهای آن به نفع مشرکان و کفاری بود که در آیات متعدد قرآن کریم همواره سرزنش شده‌اند و به پیامبر توصیه شده است که از آن‌ها دوری کند: «وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکین» (انعام،۱۰۶، ۱۴۴۵ق.؛ حجر، ۹۴، ۱۴۴۵ق.). همچنین حق تعالی می‌فرماید با مشرکان باید جنگید: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (التوبة/۵)؛ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِکینَ کافَّةً کمَا یقَاتِلُونَکمْ کافَّةً» (توبه، ۳۶، ۱۴۴۵ق.). آن‌ها نجس‌اند و نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکونَ نَجَسٌ فَلَا یقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» (توبه، ۲۸، ۱۴۴۵ق.) و ایشان را از طلب استغفار برای مشرکان منع کرده است: «مَا کانَ لِلنَّبِی وَالَّذِینَ آمَنُوا أَنْ یسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکینَ وَلَوْ کانُوا أُولِی قُرْبَی» (توبه، ۱۱۳، ۱۴۴۵ق.). در قرآن به مشرکان وعدهٔ عذاب داده شده است: «لِیعَذِّبَ اللهُ الْمُنَافِقِینَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِکینَ وَ الْمُشْرِکاتِ» (أحزاب، ۷۳، ۱۴۴۵ق.)، «وَیعَذِّبَ الْمُنَافِقِینَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِکینَ وَ الْمُشْرِکاتِ» (فتح، ۶، ۱۴۴۵ق.) و «وَ وَیلٌ لِلْمُشْرِکینَ» (فصلت، ۶، ۱۴۴۵ق.). خدا در قرآن دربارهٔ کفار می‌فرماید آن‌ها «شَرَّ الدَّوَابِّ» هستند: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَاللهِ الَّذِینَ کفَرُوا فَهُمْ لَا یؤْمِنُونَ» (أنفال، ۵۵، ۱۴۴۵ق.). معنای عبارت «شَرَّ الدَّوَاب» را مفسران شر در میان همهٔ آنچه بر زمین حرکت می‌کنند از خلق خدا، جانوران، اجناس و انواع حیوان دانسته‌اند (طبری، ۱۴۱۲ق.، ج. ۹، ص. ۱۴۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج. ۴، ص. ۸۱۸؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج. ۳، ص. ۵۵؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق.، ج. ۹، ص. ۹۰؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق.، ج. ۴، ص. ۲۹؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج. ۴، ص. ۱۴؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق.، ج. ۳، ص. ۱۷۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج.

۲، ص. ۲۰۹؛ نسفی، ۱۴۱۶ق.، ج. ۲، ص. ۱۴۳؛ بغوی، ۱۴۲۰ق.، ج. ۲، ص. ۲۸۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج. ۷، ص. ۳۸۸؛ حقی بروسوی، بی‌تا.، ج. ۳، ص. ۳۲۹؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق.، ج. ۵، ص. ۳۰۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق.، ج. ۵، ص. ۱۷۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق.، ج. ۹، ص. ۴۲). پس معنای «شَرَّ الدَّوَاب» این است که آن‌ها بدترین مخلوقات‌اند. همچنین آن‌ها «شَرُّ الْبَرِیة» هستند: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَ الْمُشْرِکِینَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا أُولَئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیة» (بینه، ۶، ۱۴۴۵ق.). «بَرِیئة» یعنی خلق و مخلوق (جوهری، ۱۳۷۶ق.، ج. ۱، ص. ۳۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق.، ص. ۱۲۱؛ ابن‌سیده، ۱۴۲۱ق.، ج. ۱۰، ص. ۲۸۶؛ ازهری، بی‌تا.، ج. ۱۵، ص. ۱۹۴؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق.، ج. ۱، ص. ۳۱) و هرآنچه از خاک خلق شده است (صاحب، ۱۴۱۴ق.، ج. ۱۰، ص. ۲۷۳)؛ مفسران بَرِیة را به معنای تمام آفریدگان دانسته‌اند (مقاتل‌بن سلیمان، ۱۴۲۳ق.، ج. ۴، ص. ۷۸۱؛ طبری،۱۴۱۲ق.، ج. ۳۰، ص. ۱۷۰؛ طوسی، بی‌تا.، ج. ۱۰، ص. ۳۹۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج. ۵، ص. ۳۲۹؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲ق.، ج. ۱۰، ص. ۲۶۲؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج. ۱۰، ص. ۵۶۸؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق.، ج. ۸، ص. ۴۳۹؛ سیوطی، ۱۴۱۶ق.، ص. ۶۰۱؛ نسفی، ۱۴۱۶ق.، ج. ۴، ص. ۵۴۶؛ ابن‌جوزی، ۱۴۲۲ق.، ج. ۴، ص. ۴۷۶؛ حقی بروسوی، بی‌تا.، ج. ۱۰، ص. ۴۸۹؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج. ۲۰، ص. ۱۴۵؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق.، ج. ۱۰، ص. ۵۱۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق.، ج. ۲۰، ص. ۳۴۰).

از مطالب پیش‌گفته مشخص می‌شود که معنای «شَرُّ الْبَرِیة» یعنی بدترین مخلوق و پست‌ترین موجود، که خدا این توصیف را برای کفار و مشرکان بیان می‌کند. در ماجرای هجرت پیامبر و توقف ایشان به همراه ابوبکر در غار، که کفار مکه در تعقیب آنان بودند، می می‌فرماید: «کلمه کفار» را به پایین خواهد برد: «وَجَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلَی» (توبه، ۴۰، ۱۴۴۵ق.). همچنین در قرآن آمده است خدا بر قلوب کفار و مشرکان رعب می‌افکند و سرانجام آن‌ها دوزخ است: «سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَکُوا بِاللهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَی الظَّالِمِینَ» (آل عمران، ۱۵۱، ۱۴۴۵ق.). خدا می‌فرماید از مشرکان و کفار بیزار است و سرانجام آن‌ها دوزخ است: «وَأَذَانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ أَنَّ اللهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیرٌ لَکُمْ وَإِنْ تَوَلَّیتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیرُ مُعْجِزِی اللهِ وَبَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِیمٍ» (توبه، ۳، ۱۴۴۵ق.) و در آیهٔ دیگری می‌فرماید که کینه‌توزترین دشمن مؤمنان مشرکان‌اند: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیهُودَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا» (مائده، ۸۲، ۱۴۴۵ق.) و مؤمنان را نهی می‌کند از اینکه از کفار تبعیت کنند: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا یرُدُّوکُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِینَ» (آل عمران، ۱۴۹، ۱۴۴۵ق.). با وجود تمام صفات و ویژگی‌های بد و ناپسند ذکرشده برای مشرکان و کفار مکه، خدا در سورهٔ فتح می‌فرماید که خود خدا مانع جنگ با آنان شد و این صلح با مشرکان،

با وجود مفاد دلخواه برای مشرکان و مخالفت و نارضایی شدید مسلمانان با مفاد آن، سبب واردشدن مسلمانان به رحمت الهی شد: «هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (فتح، ۲۵، ۱۴۴۵ق). پیامبر با وجود تضاد بنیادین باورهایش با باورهای مشرکان و مفاد نامطلوب صلح‌نامه برای مسلمانان، آن را می‌پذیرد، زیرا ایشان تحت‌تأثیر آموزه‌های قرآن، به‌طور ذاتی و حقیقی، به صلح و آشتی علاقه‌مند و باورمند بودند.

تاریخچهٔ مختصر صلح حدیبیه

براساس روایت سیرهٔ ابن‌هشام، پیامبر در رؤیای خود دید که با یارانش وارد مکه می‌شوند و سپس خانهٔ خدا را طواف می‌کنند. ایشان بعد از این رؤیا به یارانش دستور داد برای رفتن به مکه آماده شوند. در ذیقعدهٔ سال ششم هجری رسول خدا برای انجام حج عمره به سوی مکه حرکت کرد و از اعراب اطراف نیز خواست که با ایشان همراه شوند، ولی بسیاری از آن‌ها دعوتش را نپذیرفتند. به همین دلیل، پیامبر با ۷۰۰ تا ۱۴۰۰ تن از مهاجرین و انصار و گروه اندکی دیگر که دعوت ایشان را پذیرفتند، راهی شد و برای اطمینان قریش و دیگران از اینکه پیامبر به دنبال جنگ نیست و تنها قصد زیارت خانهٔ خدا را دارد، احرام بستند و هفتاد شتر نیز برای قربانی همراه خود بردند. آنان تا عسفان پیش رفتند و در آنجا مردی به نام بشربن سفیان را دیدند. او به پیامبر گفت که قریش بعد از آگاهی از حرکت آنان به سوی مکه، برای مقابله و جلوگیری از ورود آنان، همراه زنان و فرزندشان درحالی‌که پوست پلنگ بر تن کرده‌اند، بیرون آمده‌اند و در ذی‌طوی مستقر شده‌اند و سوگند خورده‌اند که اجازه نمی‌دهند که آنان وارد آنجا شوند (ابن‌هشام، بی‌تا، ج. ۲، ص. ۳۰۸-۳۲۲). پیامبر پاسخ داد: «ما برای جنگ با کسی نیامده‌ایم، بلکه برای انجام عمره آمده‌ایم و به‌راستی جنگ قریش را فرسوده و تباه ساخته است» (طبری، ۱۳۸۷ق، ج. ۲، ص. ۶۲۵). به گفتهٔ ابن‌هشام نیز هنگامی که پیامبر این خبر را شنید فرمود: «وای بر قریش، جنگ آن‌ها را تباه کرده است؟ سپس فرمود: چه کسی می‌تواند ما را به راهی که قریش آنجا نیست، هدایت کند؟». کسی از قبیلهٔ أسلم آن‌ها را از بین دره‌ها و راه‌های سخت و سنگلاخ راهنمائی کرد و پس از پیمودن آن راه‌های دشوار، در انتهای درّه آنان را به بیابان پهناور و راه هموار رسانید. سپس پیامبر دستور داد از آنجا به ثنیهٔ‌المرار، منزلگاه حدیبیه، بروند. در آن مکان، شتر پیامبر ناگهان ایستاد، وقتی یارانش گفتند که شتر جا مانده است، پیامبر فرمود که شتر جا نمانده است، بلکه آن کسی که فیل را از رفتن به سوی مکه بازداشت، شتر را نیز از حرکت بازداشته است، و امروز اگر

قریش به من هر پیشنهادی را بدهد که خویشاوندی را رعایت کرده باشد، آن را قبول می‌کنم (ابن‌هشام، بی‌تا، ج. ۲، ص. ۳۰۹-۳۱۰؛ طبری، ۱۳۸۷ق.، ج. ۲، ص. ۶۲۴). مدارای پیامبر در برابر قریش برای صلح و سازش به حدی بود که فرمود: «وَالَّذِی نَفْسِی بِیدِهِ، لاَ یسْأَلُونِی خُطَّةً یعَظِّمُونَ فِیهَا حُرُمَاتِ اللهِ إِلَّا أَعْطَیتُهُمْ إِیاهَا» (سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست، هر پیشنهادی را به شرط آنکه در آن حرمت‌های خدا را رعایت کرده باشند، از من بخواهند، قطعاً از آن‌ها می‌پذیرم) (بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۲، ص. ۹۷۴).

پیامبر به همراهانش فرمود که اینجا فرود آیید، ولی آنان گفتند که آب در اینجا یافت نمی‌شود که در کنار آن فرود آیند؟ پیامبر از تیردان چرمی‌اش تیری بیرون کشید و به یکی از همراهانش داد و فرمود: آن را به پایین یکی از چاه‌ها بیندازد. ناجیهٔبن جندب یا براءبن عازب طبق فرمایش پیامبر عمل کرد، پس آب فراوانی در آن چاه نمایان شد. سواران قریش که از تغییر مسیر مسلمانان خبردار شدند، به مکه بازگشتند و به قریش خبر دادند. بدیل‌بن ورقاء با گروهی از قبیلهٔ خزاعه نزد پیامبر رفتند و گفتند: «ای محمد برای چه به اینجا آمده‌ای؟» پیامبر فرمود: «برای جنگ نیامده‌ام؛ بلکه به هدف زیارت خانهٔ خدا آمده‌ام و جز این قصدی ندارم»، سپس سخنانی مانند آنچه به بشربن سفیان فرموده بود به بدیل نیز فرمودند. بدیل سوی قریش بازگشت و گفت: «شما دربارهٔ محمد شتاب کردید، زیرا او برای جنگ و ستیز نیامده، بلکه فقط برای زیارت خانهٔ خدا آمده است». قریشیان گفتند حتی اگر او برای جنگ هم نیامده باشد، به خدا سوگند که نباید با زور و قدرت وارد شهر مکه گردد و نخواهند گذاشت که این خبر سر زبان قبیله‌های عرب رایج گردد! آنان پس از بدیل، مکرزبن حفص را نزد پیامبر فرستادند و پیامبر آنچه به بدیل فرموده بودند، برای او نیز تکرار کردند و او هم نزد قریش بازگشت و آن سخنان را به آنان گفت. این بار پس از او، قریش حلیس‌بن علقمهٔ یا حلیس‌بن زبان را که بزرگ احابیش مکه بود، نزد پیامبر فرستاد. حلیس هنگامی که شترهای قربانی و نشانه‌های قربانی را در گردن آن‌ها دید، تحت‌تأثیر قرار گرفت و با همان حال تأثر، به سوی قریش بازگشت و ماجرا را به آنان بازگو کرد. قریش به او گفتند: «تو یک عرب بیابانی هستی و اطلاعی از اوضاع نداری، در مکان خود قرار بگیر». حلیس از این سخن آنان خشمناک شد و گفت: «ای قریشیان! سوگند به خدا که ما برای این با شما پیمان نبسته‌ایم که راه زائران خانهٔ خدا را بگیرید، سوگند به آن کس که جان من در دست اوست، یا به محمد اجازه می‌دهید وارد مکه شود و کعبه را زیارت نماید، یا من احابیش را از گرد شما دور می‌کنم و روابطمان را با شما قطع می‌کنیم؟». قریش بعد از او عروهٔبن مسعود ثقفی را نزد پیامبر فرستادند. عروهٔ نزد رسول خدا نشست و شروع کرد به سخن‌گفتن که «محمد تو دسته‌ای را با خود آورده‌ای که به وسیلهٔ آن‌ها شهر و دیار خود را پس بگیری؟ قریش با تمام توان آماده است و سوگند

خورده است که اجازه ندهند وارد مکه شوی و سوگند به خدا، وقتی جنگ پیش آید، افراد از دور تو پراکنده می‌شوند!». ابوبکر که پشت سر پیامبر نشسته بود نسبت به عروة تندی نمود و گفت: «ما از گرد او پراکنده می‌شویم؟». پیامبر همان مطالبی را که به فرستادگان پیشین فرموده بود، به عروۀ نیز گفت، و به او اطمینان داد که قصد جنگ با قریش را ندارد. عروۀ زمانی که می‌خواست نزد قریش بازگردد، فهمید که همراهان پیامبر احترامی ویژه برای او قائل‌اند، به همین دلیل نزد قریش بیان کرد: «ای قریش! من تاکنون به دربار شاهان ایران، روم و حبشه رفته‌ام، و به خدا سوگند احترامی که همراهان محمد برای او قائل‌اند، بیشتر از احترامی است که اطرافیان آن شاهان نسبت به آن‌ها به جا می‌آورند، پس هیچگاه او را تسلیم شما نخواهند کرد و از گردش پراکنده نمی‌شوند. حال هر فکری دارید انجام بدهید و هر تصمیمی که می‌خواهید بگیرید». پس از آن، پیامبر خراش‌بن امیه خزاعی را بر ثعلب شتر خود سوار نمود و نزد قریش فرستاد تا قصد خویش را از این سفر برای بزرگان قریش شرح دهد. اما قریش شتر را پی نمودند و حتی قصد قتل خراش را نیز کردند اما احابیش او را نجات دادند و مانع آن شدند و او را رها کردند و به نزد پیامبر بازگشت و ماجرا را بازگو کرد. قریش چهل تا پنجاه تن را فرستاد تا دور مکان مسلمانان پرسه زنند و اگر بتوانند کسی را به عنوان گروگان از آن‌ها بگیرند. مسلمانان آن افراد را اسیر کردند و نزد پیامبر بردند و حتی با اینکه پیش از دستگیری سنگ‌ها و تیرهای زیادی به سوی مسلمانان پرتاب کرده بودند، پیامبر دستور آزادی کامل آن‌ها را داد و آن‌ها سالم نزد قریش برگشتند (ابن‌هشام، بی‌تا، ج. ۲، ص. ۳۱۰-۳۱۴). از پیامبر روایت شده است که فرمود: «رهایشان کنید، بگذارید آغاز بدی از طرف آنان باشد.» و همۀ آن‌ها را بخشودند (طبری، ۱۳۸۷ق.، ج. ۲، ص. ۶۳۰). سپس پیامبر عمربن خطاب را خواست و به او فرمود که به سوی قریش برود؛ اما عمر عذر آورد و گفت که در مکه از قبیلۀ بنی‌عدی کسی حضور ندارد که از او حمایت کند و از قریش نسبت به جان خود نگران است و پیشنهاد داد که برای این کار عثمان‌بن عفّان را به مکه بفرستند، زیرا او در مکه خویشاوندانی داشت که از او حمایت می‌کردند. پس پیامبر به عثمان امر نمود تا به مکه برود و قصد آنان را برای ورود به مکه به اطلاع قریش برساند. عثمان هنگام ورود به مکه با أبان‌بن سعیدبن عاص مواجه شد و أبان او را در پناه خود قرار داد و نزد قریش برد و به این ترتیب پیام حضرت را به قریش رساند. قریش به وی گفتند: «اگر مایلی می‌توانی بلند شوی و طواف کنی؟» عثمان جواب داد تا پیامبر طواف نکند او هم طواف نخواهد کرد. ولی قریش اجازۀ بازگشت به او را ندادند و او را در مکه محبوس نمودند و از سوی دیگر، به پیامبر خبر رسید که عثمان توسط قریش به قتل رسیده است. پس زمانی که این خبر به پیامبر رسید، او زیر درختی از مسلمانان بیعت گرفت که تا پای جانشان همراه او بایستند (ابن‌هشام، بی‌تا،

ج. ۲، ص. ۳۱۵؛ همچنین ر.ک.: بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۴، ص. ۱۵۲۹).

پس از اینکه بیعت پایان یافت، خبر آمد که عثمان زنده است. سهیل‌بن عمرو از طرف قریش نزد پیامبر آمد و با ایشان دربارهٔ صلح مذاکره کرد و درنهایت، پس از گفت‌وگوی فراوان توافق کردند تا صلح‌نامه‌ای نوشته شود. در همان حال، عمربن خطاب که از مفاد صلح‌نامه ناراحت بود، نزد ابوبکر رفت و گفت: «مگر این مرد پیامبر خدا نیست؟» ابوبکر گفت: بله، و عمر ادامه داد: «مگر ما مسلمان نیستیم؟» او پاسخ داد: بله، و باز عمر گفت: «مگر این‌ها مشرک نیستند؟» او پاسخ داد: بله، سپس عمر گفت: «پس چرا باید ما خواری را پذیرا باشیم و ذلّت را قبول کنیم؟» ابوبکر پاسخ داد: «ای عمر مطیع او باش که من شهادت می‌دهم او پیامبر خداست!». عمر پاسخ داد «من هم گواهی می‌دهم که او فرستادهٔ خداست». پس از آن او نزد خود پیامبر رفت و گفت: «آیا تو فرستادهٔ خدا نیستی؟» و همان سؤالات را تکرار کرد، و وقتی پرسید که چرا ما باید زیر بار خواری برویم؟ پیامبر فرمود: «ای عمر! من بندهٔ خدا و فرستادهٔ اویم (أنا عبدالله و رسوله) و هرگز با دستور او مخالفت نمی‌کنم و او هم من را رها نخواهد کرد»[1]. اما عمر بعدها می‌گوید که «پس از آن روز برای جبران آن تندی‌ام پیوسته صدقه دادم و روزه گرفتم و نماز خواندم و بنده آزاد کردم». پیامبر برای نوشتن عهدنامه، به علی‌بن ابی‌طالب فرمود که بنویس: «بسم الله الرحمن الرحیم»؛ اما سهیل‌بن عمرو مخالفت کرد و گفت که «من این چیزها را نمی‌شناسم پس بنویس، بسمک اللهم». پیامبر به علی فرمود که بنویس: «بسمک اللهم». در ادامه فرمود که بنویس: «این است آنچه محمّد رسول‌الله با سهیل‌بن عمرو دربارهٔ آن توافق کردند»، سهیل گفت: «اگر ما پذیرفته بودیم که تو فرستادهٔ خدا هستی که دیگر با تو جنگ نمی‌کردیم، پس باید این جمله نیز برداشته شود و به جای آن نام پدرت نوشته شود». پیامبر به علی فرمود: «بنویس که این آن چیزی است که محمدبن عبدالله با سهیل‌بن عمرو دربارهٔ آن توافق کردند» (ابن‌هشام، بی‌تا.، ج. ۲، ص. ۳۱۶-۳۱۷؛ همچنین ر.ک.: طبری، ۱۳۸۷ق.، ج. ۲، ص. ۶۳۴؛ بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۲، ص. ۹۵۹؛ ابن‌حنبل، بی‌تا.، ج. ۱،ص. ۸۶، ۳۴۲).

---

۱. سهل بن حنیف قال أیها الناس اتهموا أنفسکم لقد کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة و ذلک فی الصلح الذی کان بین رسول الله صلی الله علیه وسلم وبین المشرکین فجاء عمر بن الخطاب فأتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ألسنا علی حق وهم علی باطل قال بلی قال ألیس قتلانا فی الجنة وقتلاهم فی النار قال بلی قال ففیم نعطی الدنیة فی دیننا ونرجع ولما یحکم الله بیننا وبینهم فقال یا ابن الخطاب إنی رسول الله ولن یضیعنی الله أبدا قال فانطلق عمر فلم یصبر متغیظا فأتی أبا بکر فقال یا أبا بکر ألسنا علی حق وهم علی باطل قال بلی قال ألیس قتلانا فی الجنة وقتلاهم فی النار قال بلی قال فعلام نعطی الدنیة فی دیننا ونرجع ولما یحکم الله بیننا وبینهم فقال یا ابن الخطاب إنه رسول الله ولن یضیعه الله أبدا (مسلم، بی‌تا.، ج. ۳، ص.۱۴۱۱؛ همچنین بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۳، ص. ۱۱۶۲، ج. ۴، ص. ۱۸۳۲).

مفاد صلح‌نامه چنین شد: ۱) برقراری آتش‌بس میان دو طرف به مدت ده سال، که در این مدت مردم در صلح، امنیت و آرامش باشند. ۲) در این مدت، اگر کسی از قریش بدون اجازهٔ سرپرست خود به نزد محمد آمد، او را باید سوی قریش بازگردانند، ولی هرکس از کسانی که با محمد است، به سوی قریش آمد، او را بازنمی‌گردانند. ۳) بین دو طرف پیمانی محفوظ و محترم برای همکاری و پرهیز از خیانت وجود دارد. ۴) هر قبیله یا فردی در بستن پیمان با یکی از دو طرف آزاد است (در این زمان بود که قبیلهٔ خزاعه برخاستند و گفتند که با محمد(ص) هم‌پیمان‌اند، و قبیلهٔ بنوبکر نیز در مقابل برخاستند و گفتند که آن‌ها هم با قریش هم‌پیمان‌اند). ۵) محمد و همراهانش باید امسال به مدینه بازگردند و داخل مکه نشوند و سال آینده آزادند که (برای انجام حج و عمره) به مکه بیایند، مشروط بر آنکه سه روز بیشتر در مکه نباشند و نباید به جز شمشیر در غلاف اسلحهٔ دیگری همراه بیاورند (ابن‌هشام، بی‌تا.، ج. ۲، ص. ۳۱۷-۳۱۸). همان‌طور که گذشت، پیامبر مفاد صلحی را پذیرفت که برخلاف رضایت و منافع مسلمانان بود و به همین دلیل، مورد مخالفت برخی از نزدیکانش قرار گرفت؛ اما پیامبر عمیقاً به صلح و آشتی باور و اصرار داشت.

در همین زمان سخت، ناگوار و غیرقابل‌پذیرش برای مسلمانان، ابوجندل پسر سهیل‌بن عمرو که اسلام آورده بود و پدرش او را در مکه زندانی کرده بود، فرار کرد و خود را به مسلمانان رساند. سهیل وقتی او را دید، برخاست و او را زد و گریبانش را گرفت و فریاد زد: «ای محمّد پیش از اینکه پسر من نزد شما بیاید، صلح میان ما انجام شده است». پیامبر فرمود: بله. سهیل گریبان پسرش را گرفت تا او را به سوی مکه ببرد، امّا پسرش فریاد زد: «ای مسلمانان آیا اجازه می‌دهید که من را سوی مشرکان بازگردانند و از دین بازگردانند؟» پیامبر فرمود: «ای ابوجندل صبور باش که خدا برای تو و دیگر مسلمانان گرفتار در مکه گشایشی ایجاد می‌کند، ما با آن‌ها صلح کردیم و شروطی را پذیرفته‌ایم که دیگر نمی‌توانیم با آن مخالفت و پیمان‌شکنی کنیم». عمربن خطاب برخاست و درحالی‌که شمشیر به کمر داشت، در کنار ابوجندل و سهیل قدم زد و درحال سخن‌گفتن اشاره به دستهٔ شمشیر خود می‌کرد که شاید ابوجندل آن را بگیرد، ولی ابوجندل چنین نکرد و همراه سهیل به مکه بازگشت. گروهی از یاران پیامبر براساس خوابی که ایشان دیده بود، یقین داشتند که پیروزمندانه وارد مکه می‌شوند، ولی هنگامی که قرار شد بدون ورود به مکه، به مدینه بازگردند، دچار وسوسهٔ شدیدی شدند، به‌ویژه که درخواست‌های مکرر ابوجندل را نیز مشاهده کردند. پس از امضای قرارداد صلح، پیامبر دستور داد شتران را نحر کنند و سپس بر زمین نشست و سرش را تراشید. مسلمانان نیز به ایشان اقتدا کردند و شتران را نحر کرده و سرهایشان را تراشیدند؛ اما گروهی از روی ناراحتی به تقصیر مو اکتفا کردند. ازاین‌رو، پیامبر سه بار برای آنان که

سرشان را تراشیدند استغفار کرد و یک بار برای تقصیرکنندگان، و چون از آن حضرت دلیلش را پرسیدند فرمود: «زیرا آن گروه که مانند من سرهای خود را تراشیدند، هیچ‌گونه شک و تردیدی در دل راه ندادند» (ابن‌هشام، بی‌تا.، ج. ۲، ص. ۳۱۸-۳۱۹). آن هنگام که پیامبر از شک و تردید تعدادی از یاران خود ناراحت بود، به ام‌سلمه همسرش که همراه ایشان بود فرمود: «مردم هلاک شدند، به آنان دستور دادم ولی دستور من را اجرا نکردند». ام‌سلمه پیشنهاد کرد اگر پیامبر ابتدا در برابر چشمان مسلمانان اقدام به تراشیدن موی سر کند، پس دیگران از او پیروی می‌کنند. این کار مؤثر واقع شد و بیشتر مسلمانان بعد از حضرت، بدون درنگ سرشان را تراشیدند (واقدی، ۱۴۰۹ق.، ج. ۲، ص. ۶۱۳).

نزول آیات سورهٔ فتح

بعد از پذیرش صلح حدیبیه، هنگام بازگشت مسلمانان از مکه به مدینه، در میان راه آیات سورهٔ فتح بر پیامبر نازل شد، تا آنکه خدا بشارت ورود به مکه و انجام مناسک را به ایشان و مسلمانان می‌دهد و می‌فرماید: «لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ» (فتح، ۲۷، ۱۴۴۵ق.). در این باره زُهری می‌گوید در اسلام پیروزی و فتحی بزرگ‌تر از صلح حدیبیه نبود، زیرا تا آن روز مسلمانان همیشه در حال جنگ بودند و فرصت اندیشیدن به دستورات اسلامی را نداشتند، و از آن روز به بعد براثر صلحی که ایجاد شد، مسلمانان احساس امنیت کردند و برای پیشرفت اسلام در مناطق و افراد جدید شروع به تعامل و گفت‌وگو و تلاشی تازه نمودند، آن طور که در فاصلهٔ آن دو سالی که تا فتح مکه طول کشید، افراد بسیاری مسلمان شدند. اما تا قبل از نزول آیات سورهٔ فتح، هنگامی که پیامبر از حدیبیه بازمی‌گشت، برخی مسلمانان معترض بودند (ابن‌هشام، بی‌تا.، ج. ۲، ص. ۳۲۰-۳۲۲؛ و همچنین ر.ک.: طبری، ۱۳۸۷ق.، ج. ۲، ص. ۶۲۲-۶۳۸). در این باره سهل‌بن حنیف می‌گوید: «ما روز حدیبیه که در آن صلح‌نامه‌ای میان رسول خدا و مشرکان بسته شد، همراه ایشان بودیم، که عمربن خطاب نزد رسول خدا رفت و گفت: یا رسول‌الله! مگر ما بر حق نیستیم و آن‌ها بر باطل؟ فرمود: بله. گفت: مگر کشته‌های ما در بهشت نیستند و کشته‌های آنان در آتش؟ فرمود: بله. گفت: پس چرا در دین خود ذلت و نرمش نشان دهیم و بازگردیم، درحالی‌که مگر خدا میان ما و آن‌ها حکم نکرده است؟ فرمود: ای پسر خطاب! من فرستادهٔ خدا هستم و خدا هرگز من را بی‌فایده نخواهد گذاشت. عمر رفت و درحالی‌که خشمگین بود، نتوانست صبر کند. نزد ابوبکر آمد و گفت: ای ابوبکر! مگر ما بر حق نیستیم و آن‌ها بر باطل؟ گفت: بله. گفت: مگر کشته‌های ما در بهشت نیستند و کشته‌های آنان در آتش؟ گفت: بله. گفت: پس چرا باید در دین خود ذلت نشان دهیم و بازگردیم، درحالی‌که مگر خدا میان ما و آن‌ها حکم نکرده است؟ ابوبکر

گفت: ای پسر خطاب! او فرستادۀ خداست و خدا هرگز او را بی‌فایده نخواهد گذاشت» (مسلم، بی‌تا.، ج. ۳، ص. ۱۴۱۱؛ همچنین بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۳، ص. ۱۱۶۲، ج. ۴، ص. ۱۸۳۲). عمر می‌گوید هنگام بازگشت پیامبر (ص) از حدیبیه همراه ایشان حرکت می‌کرد و سپس از پیامبر پرسشی نمود، ولی ایشان پاسخی ندادند، بار دوم پرسید و جوابی به او نداد و بار دیگر هم پرسید و جوابی به او نداد. عمر گوید: «با خود گفتم ای عمر، مادرت به عزایت بگرید، سه بار از پیامبر سؤال کردی و پاسخی نگرفتی». عمر گوید: «شتر خود را حرکت دادم و از همه پیشی گرفتم، و نگران بودم که در مورد رفتار من در حدیبیه آیه‌ای نازل شود. همچنان که با ناراحتی پیشاپیش همه حرکت می‌کردم، ناگهان جارچی فریاد کشید عمر بن خطاب! و با ترس حرکت کردم و به حضرت رسیدم و سلام دادم و پیامبر فرمودند: هنگام شب سوره‌ای بر من نازل شد که برای من دوست‌داشتنی‌تر است، از هر آنچه خورشید بر آن طلوع می‌کند و سپس چنین تلاوت فرمود: «إِنَّا فَتَحْنا لَک فَتْحاً مُبیناً» (واقدی، ۱۴۰۹ق.، ج. ۲، ص. ۶۱۷؛ بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۴، ص. ۱۵۳۱؛ مالک‌بن انس، بی‌تا.، ج. ۱، ص. ۲۰۳؛ ابن‌حبان، ۱۴۱۴ق.، ج. ۱۴، ص. ۳۲۰؛ ترمذی، ۱۳۹۵ق.، ج. ۵، ص. ۳۸۵؛ ابن‌حنبل، بی‌تا.، ج. ۱،ص. ۳۱).

همچنین روایت شده است وقتی همراهان پیامبر با حال حزن و دلتنگی، قربانی‌ها را در حدیبیه نحر کردند و بازگشتند آیۀ «إنّا فَتَحنا لَک فَتحاً مُبینا» و آیات دیگر سورۀ فتح دربارۀ حدیبیه نازل شد و پیامبر فرمود: «به راستی که آیه‌ای بر من نازل شده است که آن را از تمام دنیا بیشتر دوست دارم: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ علیَّ آیةٌ هی أَحبُّ إِلَیَّ مِنَ الدُّنْیا جَمیعاً» (مسلم، بی‌تا.، ج. ۳، ص. ۱۴۱۳؛ ابن‌حبان، ۱۴۱۴ق.، ج. ۲، ص. ۹۲). یکی از یاران پیامبر نیز روایت کرده است که در راه بازگشت از حدیبیه خبر دادند که به رسول خدا وحی شده است و یاران اطراف او جمع شدند و ایشان چنین تلاوت نمود: «إِنَّا فَتَحْنا لَک فَتْحاً مُبیناً». مردی پرسید یا رسول الله: آیا این فتح است؟ پیامبر فرمود: بله، و قسم به کسی که جان محمد در دست اوست، به یقین فتح است (ابوداود سجستانی، بی‌تا.، ج. ۳، ص. ۷۶؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰ق.، ج. ۲، ص. ۸۰؛ همچنین دارقطنی، ۱۳۸۶ق.، ج. ۴، ص. ۱۰۵). در برخی منابع هم گفته شده است که عمر این سؤال را پرسید و پیامبر پاسخ دادند که بله فتح است (بخاری، ۱۴۰۷ق. ج. ۳، ص. ۱۱۶۲؛ مسلم، بی‌تا.، ج. ۳، ص. ۱۴۱۱). بنابراین آشکار است که منظور از «فَتح مُبین» همان صلح حدیبیه است (بخاری، ۱۴۰۷ق. ج. ۴، ص. ۱۵۳۰) و در راه بازگشت از حدیبیه، آیات نخست و دیگر آیات سورۀ فتح نازل شد (ابن‌حنبل، بی‌تا.، ج. ۱، ص. ۳۹۱). هنگامی که روز فتح مکه فرارسید و رسول خدا کلید کعبه را در دست گرفت، فرمود: «عمربن خطاب را پیش من فراخوانید» و سپس به او فرمود: «این همان وعده‌ای است که به شما داده بودم» و دوباره وقتی در روز «حجۀالوداع» در عرفات وقوف کردند به عمر فرمودند: «این وعده‌ای است که به

شما داده بودم». در این هنگام عمر گفت: «ای رسول خدا هیچ فتح و پیروزی در اسلام مهم‌تر از صلح حدیبیه نیست». ابوبکر نیز در این موردگفت: «هیچ فتحی در اسلام بزرگ‌تر از فتح حدیبیه نبوده است، ولی مردم در آن روز کوته‌فکر بودند و از آنچه میان پیامبر و پروردگارش بود آگاه نبودند، زیرا همواره بندگان عجله می‌کنند و خدای متعال همانند بندگان عجله نمی‌کند، تا آنکه امور را آنچنان که اراده فرموده است به انجام رساند و من در سفر حجةالوداع که سهیل‌بن عمرو هم به حج آمده بود، او را دیدم که نزدیک محل قربانی‌ها ایستاده بود و شتر قربانی خود را نزدیک پیامبر آورد، و رسول خدا (ص) با دست خود آن را قربانی کرد و هنگامی که پیامبر کسی را خواست که سر ایشان را بتراشد، دیدم که سهیل از موهای پیامبر برمی‌دارد و بر چشم خود می‌نهد و نیز به یاد می‌آوردم که در روز حدیبیه او حاضر نشد که در صلح‌نامه «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته شود» (واقدی، ۱۴۰۹ق.، ج. ۲، ص. ۶۰۹-۶۱۰).

دیدگاه مفسران

مفسران قرآن در شرح آیات سورهٔ فتح بیان می‌کنند که پیامبر با دیدن رؤیایی مبنی بر به‌جاآوردن حج عمره، برای انجام آن به سوی مکه رفت و در مسیر به قبایل اطراف پیشنهاد داد ولی آن‌ها نپذیرفتند و مشرکین مکه وقتی آگاه شدند، مانع وی گردیدند و درنهایت در منطقهٔ حدیبیه مسلمانان متوقف شدند و افرادی برای صلح میان دو طرف رد و بدل شدند و مشرکان آزار و اذیت‌هایی برای تحریک به جنگ و زمینه‌سازی برخورد نظامی ایجاد کردند، ولی پیامبر به‌طور کامل از برخورد نظامی پرهیز نمودند. درنهایت، با شنیدن خبر قتل عثمان‌بن عفان پیامبر در کنار درختی اصحاب خود را گرد آورد و بیعتی گرفت که مشهور شد به «بیعت شجره یا رضوان»، اما درنهایت مشخص شد خبر نادرست بوده است و قرارداد صلحی منعقد شد که هرچند شرایط و مفاد آن باعث رضایت و شادی مشرکان مکه، منافقان و مخالفان ساکن در مدینه و نارضایی یاران پیامبر شد و حتی باعث تأخیر در به‌جاآوردن مناسک حج توسط یاران پیامبر و اعتراض آن‌ها به پیامبر گردید، اما با نزول آیات سورهٔ فتح این صلح به‌عنوان پیروزی آشکار و «فَتح مُبین» خوانده شد و درنهایت، یاران پیامبر از گفتار و اعمال خود پشیمان شدند. پیامدهای صلح نشان داد که با آرامش ایجادشده اسلام به‌سرعت گسترش یافت و سپس بعداز دو سال، مکه بدون جنگ فتح گردید. هرچند برخی دیدگاه‌های تفسیری گفته‌اند که آیهٔ «إِنَّا فَتَحْنا لَک فَتْحاً مُبِیناً» اشاره به فتح مکه دارد (جصاص، ۱۴۰۵ق.، ج. ۵، ص. ۲۷۲؛ قشیری، ۲۰۰۰، ج. ۳، ص. ۴۱۷؛ ماوردی، بی‌تا.، ج. ۵، ص. ۳۰۹؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق.، ج. ۱۷، ص. ۳۲۰؛ ابن‌عطیه، ۱۴۲۲ق.، ج. ۵، ص. ۱۲۵؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج. ۹، ص. ۲۰۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۴، ص. ۳۳۱؛ بغوی، ۱۴۲۰ق.، ج. ۴،

ص. ۲۲۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق.، ج. ۲۸، ص. ۶۵؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج. ۵، ص. ۱۲۶؛ نسفی، ۱۴۱۶ق.، ج. ۴، ص. ۲۳۰؛ سیوطی، ۱۴۱۶ق.، ص. ۵۱۴) یا برخی گفته‌اند که آیه اشاره به فتح خیبر دارد (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق.، ج. ۱۷، ص. ۳۲۰؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج. ۹، ص. ۲۰۶؛ بغوی، ۱۴۲۰ق.، ج. ۴، ص. ۲۲۲؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج. ۵، ص. ۱۲۶؛ نسفی، ۱۴۱۶ق.، ج. ۴، ص. ۲۳۰؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق.، ج. ۶، ص. ۶۸)؛ اما تقریباً تمام مفسران معتقدند که آیهٔ اول سورهٔ فتح: «إِنَّا فَتَحْنا لَک فَتْحاً مُبِیناً» و آیات دیگر اشاره به وقایع صلح حدیبیه دارد و بعد از انعقاد صلح و بازگشت پیامبر از حدیبیه و احتمالاً در راه مدینه یا خود مدینه نازل شده است (مقاتل‌بن سلیمان، ۱۴۳۲ق.، ج. ۴، ص. ۶۵؛ فراء، ۱۹۸۰، ج. ۳، ص. ۶۴؛ صنعانی، ۱۴۱۱ق.، ج. ۲، ص. ۱۸۳؛ طبری، ۱۴۱۲ق.، ج. ۲۶، ص. ۴۳؛ نسائی، ۱۴۱۰ق.، ج. ۲، ص. ۳۰۰؛ سمرقندی، ۱۴۱۶ق.، ج. ۳، ص. ۳۰۸؛ طبرانی، ۲۰۰۸، ج. ۶، ص. ۴۶؛ نحاس، بی‌تا.، ص. ۲۲۴؛ ابن‌ابی‌زمنین، ص. ۳۲۷؛ دینوری، ۱۴۲۴ق.، ج. ۲، ص. ۳۲۱؛ ماتریدی، ۱۴۲۶ق.، ج. ۹، ص. ۲۹۰؛ جصاص، ۱۴۰۵ق.، ج. ۵، ص. ۲۷۳؛ نحاس، ۱۴۲۱ق.، ج. ۴، ص. ۱۲۹؛ طوسی، بی‌تا.، ج. ۹، ص. ۳۱۳؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق.، ج. ۹، ص. ۴۰؛ قشیری، ۲۰۰۰، ج. ۳، ص. ۴۱۷؛ واحدی، ۱۴۱۱ق.، ص. ۳۹۷؛ همو، ۱۴۱۵ق.، ج. ۲، ص. ۱۰۰۸؛ ماوردی، بی‌تا.، ج. ۵، ص. ۳۰۹؛ مکی‌بن حموش، ۱۴۲۹ق.، ج. ۱۱، ص. ۶۹۲۷؛ جرجانی، ۱۴۳۰ق.، ج. ۲، ص. ۵۷۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج. ۹، ص. ۱۶۵؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق.، ج. ۱۷، ص. ۳۲۰؛ ابن‌عطیه، ۱۴۲۲ق.، ج. ۵، ص. ۱۲۵؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج. ۹، ص. ۲۰۵؛ ابن‌جوزی، ج. ۴، ص. ۱۲۵؛ بغوی، ۱۴۲۰ق.، ج. ۴، ص. ۲۲۲؛ نیشابوری، ۱۴۱۵ق.، ج. ۲، ص. ۷۴۸؛ ابن‌شهرآشوب، ۱۳۶۹ق.، ج. ۲، ص. ۶۸؛ ابن‌ادریس، ۱۴۰۹ق.، ج. ۲، ص. ۲۶۵؛ ابن‌عربی، ۱۴۰۸ق.، ج. ۴، ص. ۱۷۰۵؛ نیشابوری، ۱۴۱۰ق.، ج. ۲، ص. ۳۰۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق.، ج. ۲۸، ص. ۶۵؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج. ۵، ص. ۱۲۶؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج. ۱۶، ص. ۲۵۹؛ نسفی، ۱۴۱۶ق.، ج. ۴، ص. ۲۳۰؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق.، ج. ۷، ص. ۳۰۱؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق.، ج. ۹، ص. ۴۸۲؛ زرکشی، ۱۴۱۰ق.، ج. ۱، ص. ۲۸۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق.، ج. ۶، ص. ۶۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۴، ص. ۳۳۲؛ شافعی، ۱۴۱۲ق.، ج. ۲، ص. ۶۲). زمخشری نقل می‌کند که در راه بازگشت از حدیبیه مردی از اصحاب پیامبر، از ایشان سؤال کرد که آیا صلح حدیبیه، فتح است؟ آن‌ها مانع ما از زیارت بیت و حج (هدی) شدند؛ پیامبر پاسخ دادند که چه پرسش بدی است، بلکه این بزرگ‌ترین فتح است (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۴، ص. ۳۳۲) و در همین معنا جمله‌ای در اغلب منابع از ابن‌شهاب زُهری نقل شده است که صلح حدیبیه بزرگ‌ترین فتح در اسلام بوده است (قرطبی، ۱۳۶۴، ج. ۱۶، ص. ۲۶۱؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق.، ج. ۹، ص. ۴۸۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق.، ج. ۶، ص. ۶۸؛ شافعی، ۱۴۱۲ق.، ج. ۲، ص. ۶۳؛ طبری، ۱۴۱۲ق.، ج. ۲۶، ص. ۶۸؛ طبرانی، ۲۰۰۸، ج.

۶، ص. ۴۸؛ نحاس، بی‌تا.، ص. ۲۲۴؛ همو، ۱۴۲۱ق، ج. ۴، ص. ۱۳۳؛ ماتریدی، ۱۴۲۶ق.، ج. ۹، ص. ۲۹۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج. ۹، ص. ۶۴؛ واحدی، ۱۴۱۵ق.، ج. ۲، ص. ۱۰۱۳، طبرسی، ۱۳۷۲، ج. ۹، ص. ۱۶۶، ۱۸۷؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج. ۹، ص. ۲۰۶، ۲۳۱؛ ابن‌جوزی، ۱۴۲۲ق.، ج. ۴، ص. ۱۲۵؛ بغوی، ۱۴۲۰ق.، ج. ۴، ص. ۲۲۲). حتی برخی بیان کرده‌اند که حتی منظور از عبارت «فتح قریب» در آیهٔ ۲۷ («فَجَعَلَ من دُونِ ذلک فَتْحاً قَرِیباً») همان صلح حدیبیه است (واقدی، ۱۴۰۹ق.، ج. ۲، ص. ۶۲۳؛ طبری، ۱۴۱۲ق.، ج. ۲۶، ص. ۶۸-۶۹؛ نحاس، ۱۴۲۱ق.، ج. ۴، ص. ۱۳۳؛ طوسی، بی‌تا.، ج. ۹، ص. ۳۳۶؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق.، ج. ۹، ص. ۶۴؛ واحدی، ۱۴۱۵ق.، ج. ۲، ص. ۱۰۱۳؛ ماوردی، بی‌تا.، ج. ۵، ص. ۳۲۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج. ۹، ص. ۱۹۱؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج. ۹، ص. ۲۳۱؛ ابن‌جوزی، ۱۴۲۲ق.، ج. ۴، ص. ۱۳۸؛ بغوی، ۱۴۲۰ق.، ج. ۴، ص. ۲۴۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق.، ج. ۲۸، ص. ۸۷؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج. ۱۶، ص. ۲۹۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق.، ج. ۶، ص. ۷۴).

نشانه‌ها و یاری‌های الهی در پیوند با رویداد «صلح حدیبیه»

رویداد صلح حدیبیه جریانی را از پیش از وقوع تا پایان آن سپری کرد که همراه با امدادها، نشانه‌ها و معجزات الهی و غیبی بود که نشان از تأیید، رضایت و حمایت خدا در به‌سرانجام‌رساندن این صلح یا همان «فَتح مُبین» دارد و همچنین از اهمیت و ارزش این صلح حکایت دارد. برخی از آیات قرآن و روایات نبوی به این یاری‌ها و نشانه‌های معنوی و غیبی اشاره کرده‌اند. آغازگر جریان صلح حدیبیه، خواب و رؤیای پیامبر بود که در آیهٔ قرآن به آن اشاره شده است: «لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُءُوسَکُمْ وَمُقَصِّرِینَ» (فتح، ۲۷، ۱۴۴۵ق.). در آیهٔ ۴ سورهٔ فتح به نزول «سَکِینَة» بر قلب‌های مؤمنان و همراهان پیامبر، اشاره شده و همچنین اشاره به «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» گردیده است: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدَادُوا إِیمَانًا مَعَ إِیمَانِهِمْ» و همچنین در آیهٔ ۲۶ نیز دوباره به نزول «سَکِینَة» اشاره شده است: «إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ فَأَنْزَلَ اللهُ سَکِینَتَهُ عَلَی رَسُولِهِ وَعَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَأَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوَی». رویداد مهم و مشهور دیگر که در حدیبیه اتفاق افتاد، «بیعت شجره یا رضوان» بود که در قرآن هم اشاره به آن شده است: «إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ (همان، ۱۰، ۱۴۴۵ق.)؛ لَقَدْ رَضِیَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ عَلَیْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِیبًا» (همان، ۱۸، ۱۴۴۵ق.). لطف خدا به پیامبر دربارهٔ بخشش و غفران کامل ایشان نیز به واقعهٔ حدیبیه ارتباط دارد. همان‌طور که قرآن به آن اشاره می‌کند: «لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَیَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا»

(همان، ۲، ۱۴۴۵ق.). مورد دیگر ایستادن و توقف شتر پیامبر، در هنگام رفتن به سوی مکه در منزلگاه حدیبیه است که پیامبر اعلام کرد از جانب خداست: «مَا خَلَأَتْ الْقَصْوَاءُ وَمَا ذَاک لَهَا بِخُلُقٍ وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ» (بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۲، ص. ۹۷۴؛ ابن‌حبان، ۱۴۱۴ق.، ج. ۱۱، ص. ۲۱۸؛ ابن‌حنبل، بی‌تا.، ج. ۴، ص. ۳۲۳؛ ابوداود سجستانی، بی‌تا.، ج. ۳، ص. ۸۵). معجزهٔ دیگر، پرآب‌شدن چاه کم‌آب حدیبیه به فرمان پیامبر است: «نَزَلَ بِأَقْصَى الْحُدَيبِيةِ عَلَى ثَمَدٍ قَلِيلِ الْمَاءِ يتَبَرَّضُهُ النَّاسُ تَبَرُّضًا فَلَمْ يلَبِّثْهُ النَّاسُ حَتَّى نَزَحُوهُ وَشُكِی إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ الْعَطَشُ فَانْتَزَعَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يجْعَلُوهُ فِيهِ فَوَاللهِ مَا زَالَ يجِيشُ لَهُمْ بِالرِّی حَتَّى صَدَرُوا عَنْهُ فَبَينَمَا هُمْ كَذَلِک» (بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۲، ص. ۹۷۴). همچنین، در این باره در روایت دیگری آمده است: «عَطِشَ النَّاسُ يوْمَ الْحُدَيبِيةِ وَالنَّبِی صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ بَينَ يدَيهِ رِكْوَةٌ فَتَوَضَّأَ فَجَهِشَ النَّاسُ نَحْوَهُ فَقَالَ مَا لَكُمْ قَالُوا لَيسَ عِنْدَنَا مَاءٌ نَتَوَضَّأُ وَلَا نَشْرَبُ إِلَّا مَا بَينَ يدَيک فَوَضَعَ يدَهُ فِی الرِّكْوَةِ فَجَعَلَ الْمَاءُ يثُورُ بَينَ أَصَابِعِهِ كَأَمْثَالِ الْعُيونِ فَشَرِبْنَا وَتَوَضَّأْنَا قُلْتُ كَمْ كُنْتُمْ قَالَ لَوْ كُنَّا مِائَةَ أَلْفٍ لَكَفَانَا كُنَّا خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةً»؛ و در روایت دیگری این‌گونه شرح داده شده است: «كُنَّا يوْمَ الْحُدَيبِيةِ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً وَالْحُدَيبِيةُ بِئْرٌ فَنَزَحْنَاهَا حَتَّى لَمْ نَتْرُک فِيهَا قَطْرَةً فَجَلَسَ النَّبِی صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ عَلَى شَفِيرِ الْبِئْرِ فَدَعَا بِمَاءٍ فَمَضْمَضَ وَمَجَّ فِی الْبِئْرِ فَمَكَثْنَا غَيرَ بَعِيدٍ ثُمَّ اسْتَقَينَا حَتَّى رَوِينَا وَرَوَتْ أَوْ صَدَرَتْ رَكَائِبُنَا» (بخاری، ۱۴۰۷ق.، ج. ۳، ص. ۱۳۱۰-۱۳۱۱). در منابع حدیثی به این واقعه به دفعات اشاره شده است: «فَقَعَدَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ عَلَى جَبَا الرَّكِيةِ فَإِمَّا دَعَا وَإِمَّا بَصَقَ فِيهَا قَالَ فَجَاشَتْ فَسَقَينَا وَاسْتَقَينَا» (مسلم، بی‌تا.، ج. ۳، ص. ۱۴۳۳). افزون‌براین‌ها، طبق روایتی خبر خوش پیروزی رومیان بر ساسانیان، در روز «صلح حدیبیه» به پیامبر رسید (طبری، ۱۳۸۷ق.، ج. ۲، ص. ۱۸۷؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۷ق.، ج. ۱، ص. ۴۳۳).

نتیجه‌گیری

در طول دورهٔ حیات پیامبر و نزول تدریجی آیات قرآن، درمورد هیچ رویداد، غزوه و سریه‌ای عبارت «فتح مبین» به کار نرفته است، به‌جز «صلح حدیبیه». در سال ششم هجری پیامبر براساس رؤیای صادقه‌ای که دید، به همراه یاران خود برای انجام عمره رهسپار مکه شد، و در مسیر اعراب اطراف را نیز دعوت نمود اما آن‌ها همراه نشدند. پیامبر بدون ابزار نظامی و سلاح و فقط با نیت صلح و دوری از جنگ و خونریزی عازم شد. بزرگان قریش با آگاهی از این خبر، مسیر را بستند و پیامبر مجبور شد راه دیگری را انتخاب کند که در نهایت در حدیبیه آن‌ها را متوقف کرد. حضرت اصرار به صلح داشت و به همین دلیل، کسانی را از سوی خود مأمور آن نمود و در مواقعی که نزدیک وقوع جنگ بود، باز هم از آن خودداری کرد. درنهایت،

با شنیدن شایعهٔ قتل عثمان‌بن عفان، فرستادهٔ ایشان در مکه، بیعتی از یاران خود مبنی بر پایداری گرفتند. مجموعهٔ حوادث به عقد پیمان صلحی انجامید. این پیمان با مخالفت شدید برخی از یاران نزدیک ایشان مواجه شد، زیرا از دید آنان این صلحی تحمیلی بود و مسلمانان را در موضع ضعف قرار می‌داد. اما پیامبر بر آن اصرار نمود و در پایان در راه بازگشت به مدینه آیات سورهٔ فتح نازل شد و این آیات پیمان «صلح حدیبیه» را تأیید کرد و آن را «فتح مبین» خواند. معجزات و مددهای الهی نیز در تأیید این «فَتح مُبین» در واقعهٔ صلح حدیبیه اتفاق افتاد، مانند مشاهدهٔ رؤیا، ایستادن شتر پیامبر در حدیبیه، پرآب‌شدن چاه آب و نزول سکینه. بعداز صلح حدیبیه، گسترش اسلام سرعت گرفت و فتح مکه بدون جنگ نیز نتیجهٔ دیگر آن بود. به همین دلیل گفته شده است که صلح حدیبیه بزرگ‌ترین فتح در اسلام بوده است. این صلح با مفاد تحمیلی و دلخواه قریش، که توسط مسلمانان یکتاپرست با مشرکان سرسخت و مخالف یکتاپرستی، و از موضع ضعف منعقد گردید، الگوی کاربردی مسلمانان در صلح‌دوستی و پرهیز از خشونت و جنگ است.

فهرست منابع

ابن‌ابی‌زمنین، م. (۱۴۲۴ق.). تفسیر ابن‌ابی‌زمنین. دارالکتب العلمیة.

ابن‌اثیر، ع. (۱۴۱۷ق.). الکامل فی التاریخ. (عمر عبدالسلام تدمری، محقق). دارالکتاب العربی. ابن‌ادریس، م. (۱۴۰۹ق.). المنتخب من تفسیر القرآن و النکت المستخرجة من کتاب التبیان، کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)..

ابن‌جوزی، ع. (۱۴۲۲ق.). زادالمسیر فی علم‌التفسیر. دار الکتاب العربی.

ابن‌حبان، م. (۱۴۱۴ق.). صحیح ابن‌حبان. (شعیب أرنؤوط، محقق). مؤسسة الرسالة. ابن‌حجر عسقلانی. (۱۴۱۵ق.). الإصابة فی تمییز الصحابة. (عادل أحمد عبدالموجود و علی محمد معوض، محققان). دارالکتب العلمیة. ابن‌سعد، م. (۱۴۱۰ق.). الطبقات الکبری. (محمد عبدالقادر عطا، محقق). دارالکتب العلمیة. ابن‌حنبل. ا. (بی‌تا.). مسند. مؤسسة قرطبة.

ابن‌شهرآشوب، م. (۱۳۶۹ق.). متشابه القرآن و مختلفه. بیدار.

ابن‌عربی، م. (۱۴۰۸ق.). احکام القرآن (ابن‌عربی). دارالجیل.

ابن‌عطیه، ع. (۱۴۲۲ق.). المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز. دارالکتب العلمیة.

ابن‌کثیر، ا. (۱۴۱۹ق.). تفسیر القرآن العظیم. دارالکتب العلمیة.

ابن‌منظور، م. (۱٤۱٤ق.). لسان‌العرب. دار صادر.

ابن‌هشام، ع. (بی‌تا.). السیرة النبویة. (مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، محققان). دارالمعرفة.

ابن‌سیده، ع. (۱۴۲۱ق.). المحکم و المحیط الاعظم. (عبدالحمید هنداوی، محقق). دارالکتب العلمیة.
ابوداود سجستانی، س. (بی‌تا.). سنن. (محمد محیی‌الدین عبدالحمید، محقق). دارالفکر.
ابوالفتوح رازی، ح. (۱۴۰۸ق.). روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن. آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
ابوحیان، م. (۱۴۲۰ق.). البحر المحیط فی التفسیر. دارالفکر.
ازهری، م. (بی‌تا.). تهذیب‌اللغة. دار إحیاء التراث العربی.
ابن‌عبدالبرّ. (۱۴۱۲ق.). الاستیعاب فی معرفة الأصحاب. (علی محمد البجاوی، محقق). دارالجیل.آلوسی، م. (۱۴۱۵ق.). روح‌المعانی‌فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی. (عبدالباری‌عطیة، محقق). دارکتب العلمیة.بخاری، م. (۱۴۰۷ق). صحیح بخاری. مصطفی دیب البغاء. دار ابن‌کثیر، الیمامة.بغوی، ح. (۱۴۲۰ق.). تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل. دار إحیاء التراث العربی.
بیضاوی، ع. (۱۴۱۸ق.). أنوارالتنزیل و أسرارالتأویل (تفسیر البیضاوی). دار إحیاء التراث العربی.
ترمذی، م. (۱۳۹۵ق) سنن. (احمد محمد شاکر و محمد فؤاد عبد الباقي، محقق). مکتبة ومطبعة مصطفی البابي الحلبي.
ثعلبی، ح. (۱۴۲۲ق.). الکشف و البیان المعروف تفسیر الثعلبی. دار إحیاء التراث العربی.
ثعلبی نیشابوری، ا. (۱۴۲۲ق.). الکشف و البیان عن تفسیر. (محمد عاشور، محقق). داراحیاء التراث العربی.جرجانی، ع. (۱۴۳۰ق.). درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم. دارالفکر.
جصاص، ا. (۱۴۰۵ق.). احکام‌القرآن. دار إحیاء التراث العربی.
جوهری، ا. (۱۳۷٦ق.). الصحاح. (احمد عبدالغفور عطار، محقق). دارالعلم للملایین.
حقی بروسوی، ا. (بی‌تا.). تفسیر روح‌البیان. دارالفکر.دارقطنی، ع. (۱۳۸۶ق.). عبدالله هاشم یمانی. دارالمعرفة.دینوری، ع. (۱۴۲۴ق.). تفسیر ابن‌وهب المسمی الواضح فی تفسیر القرآن الکریم. دارالکتب العلمیة.
راغب اصفهانی، ح. (۱٤۱۲ق.). مفردات ألفاظ القرآن. دارالقلم.
زرکشی، م. (۱۴۱۰ق.). البرهان فی علوم القرآن. دارالمعرفة.
زمخشری، م. (۱۴۰۷ق.). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل. دارالکتاب العربی.
سمرقندی، ن. (۱۴۱۶ق.). تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم. دارالفکر.
سیوطی، ج. (۱۴۱۶ق.) تفسیر الجلالین. (عبدالرحمن سیوطی، محقق). مؤسسة النور

للمطبوعات.
سیوطی، ع. (۱۴۰۴ق.). الدر المنثور فی التفسیر بالماثور. کتابخانهٔ عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.
شافعی، م. (۱۴۱۲ق.). احکام‌القرآن (شافعی)، دار الکتب العلمیة.
شاورانی، م. (۱۴۰۳). جایگاه انسان در الهیات زیست محیطی اسلام (خلیفه یا عبد). الهیات عملی، ۱(۱)، ۵۷-۸۴.
Doi : 10.22034/pt.2024.421351.1020
شاورانی، م. (۱۴۰۴). کندوکاو واژه «انسان» در قرآن کریم؛ با رویکرد الهیات محیط زیست. الهیات عملی، ۲(۱)، ۲۳-۵۶.
Doi : 10.22034/pt.2025.538154.1061
شاورانی، م. (۱۴۰۲). صلح حدیبیه یا «فتح مبین» در سیرهٔ نبوی، الگویی برای صلح مداری،اولین همایش بین‌المللی معارف نبوی و چالش‌های جهان امروز، تهران. https://civilica.com/doc/2250750
صاحب، ا. (۱۴۱۴ق.). المحیط فی اللغة. (محمدبن حسن آل یاسین، محقق). عالم‌الکتب.
صنعانی، ع. (۱۴۱۱ق.). تفسیر القرآن العزیز المسمّی تفسیر عبدالرزاق. دارالمعرفة.
طباطبایی، م. (۱۴۱۷ق.). المیزان فی تفسیر القرآن. دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.
طبرانی، س. (۲۰۰۸). تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی). دارالکتاب الثقافی.
طبرسی، ف. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. ناصرخسرو.
طبری، م. (۱۳۸۷ق.). تاریخ الأمم و الملوک. (محمد أبوالفضل ابراهیم، محقق). دارالتراث.
طبری، م. (۱۴۱۲ق.). جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری). دارالمعرفة.
طوسی، م. (بی‌تا.). التبیان فی تفسیر القرآن. دار إحیاء التراث العربی.
فخر رازی، م. (۱۴۲۰ق.). التفسیر الکبیر (مفاتیح‌الغیب). دار إحیاء التراث العربی.
فراء، ی. (۱۹۸۰). معانی القرآن (فراء). الهیئة المصریة العامة للکتاب.
قرآن کریم. (۱۴۴۵ق.). آیات متعدد. مجمع الملک فهد.
قرطبی، م. (۱۳۶۴). الجامع لأحکام القرآن. ناصرخسرو.
قشیری، ع. (۲۰۰۰). لطائف‌الاشارات. الهیئة المصریة العامة للکتاب.
کامران پور، ا. (۱۳۹۹). بررسی مفهوم جهاد و قتال. نشر احسان.
ماتریدی، م. (۱۴۲۶ق.). تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی). دارالکتب العلمیة.
مالک‌بن انس. (بی‌تا.). موطأ. (محمد فؤاد عبدالباقی، محقق). دارإحیاء التراث العربی.

ماوردی، ع. (بی‌تا.). النکت و العیون تفسیر الماوردی. دارالکتب العلمیة.
مسلم‌بن حجاج. (بی‌تا.). صحیح مسلم. (محمد فؤاد عبدالباقی، محقق). دار إحیاء التراث العربی.مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق.). تفسیر مقاتل بن سلیمان. دار إحیاء التراث العربی.
مکی‌بن حموش. (۱۴۲۹ق.). الهدایة إلی بلوغ النهایة. جامعة الشارقه، کلیة الدراسات العلیا و البحث العلمی.
میبدی، ا. (۱۳۷۱). کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری). امیرکبیر.
نحاس، ا. (بی‌تا.). کتاب الناسخ و المنسوخ فی القرآن الکریم. مؤسسة الکتب الثقافیة.
نحاس، ا. (۱۴۲۱ق.). اعراب القرآن (نحاس). دارالکتب العلمیة.
نسائی، ا. (۱۴۱۰ق.). تفسیر النسائی. مؤسسة الکتب الثقافیة.
نسفی، ع. (۱۴۱۶ق.). تفسیر النسفی مدارک التنزیل و حقایق التاویل. دارالنفائس.
نیشابوری، م. (۱۴۱۰ق.). وضح البرهان فی مشکلات القرآن. دارالقلم.
نیشابوری، م. (۱۴۱۵ق.). إیجاز البیان عن معانی القرآن. دارالغرب الإسلامی.
واحدی، ع. (۱۴۱۱ق.). اسباب نزول القرآن (واحدی). دارالکتب العلمیة.واحدی، ع. (۱۴۱۵ق.). الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز (واحدی). دارالقلم.
واقدی، م. (۱۴۰۹ق.). المغازی. (مارسدن جونس، محقق). مؤسسة الأعلمی.یاقوت حموی، ش. (۱۹۹۵). معجم‌البلدان. دارصادر.